

تمهید

مسأله قضا و قدر از کهن‌ترین و جنجالی‌ترین بحث‌های کلامی در تاریخ کلامی اسلامی به شمار می‌رود و بویژه در دومین دوره تاریخ کلام، خصوصاً در دوره زمامداری امام علی (ع) مورد بحث و گفتگو بود و برداشت اکثریت کسانی که به این مسئله توجه داشتند، برداشتی جبرگرایانه بود و از آنجا که اندیشه جبر با اصل تکلیف و فلسفه نبوت و پاداش و کیفر منافات دارد، حفظ این اصول آنان را به اندیشه قدری‌گری و تفویض سوق می‌داد، لیکن نظارت دقیق و روشنگری‌های امام

۶۵



قدریه در تاریخ کلام اسلامی

علی ربانی گلپایگانی

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

علی(ع) مانع از ظهور و رسمیت یافتن این عقیده در جامعه اسلامی گردید.

پس از شهادت حضرت علی(ع) و حاکمیت یافتن سیاست ارباب و تهدید از طرف معاویه و دیگر حاکمان جائر اموی، قطع رابطه امت اسلامی با خاندان رسالت و محروم شدن آنان از کوثر علم و حکمت وارثان علوم پیامبر(ص) از يك سو و تفسیر جبرگرایانه امویان از اصل قضا و قدر از سوی دیگر، زمینه کاملاً مساعدی برای ظهور اندیشه تفویض و قدری‌گری پدید آورد و در نتیجه گروهی از متفکران اسلامی به ترویج عقیده مزبور پرداختند. اینک برای روشن شدن جوانب مختلف این نظریه، مطالب زیر را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- * ۱ - امویان و ترویج جبرگرایی؛
- * ۲ - نخستین مروجان قدری‌گری؛
- * ۳ - مقصود از قدری‌گری و

تفویض چیست؟

- * ۴ - انگیزه طرفداران تفویض؛
- * ۵ - قدریه در روایات پیامبر(ص) و

اهل بیت(ع).

امویان و ترویج جبرگرایی

شکی نیست که اندیشه جبر در افعال، مورد تأیید حکومت‌های استبدادی می‌باشد؛ زیرا برای توجیه جنایتکاریهای آنان عذری عوام‌فریب به شمار می‌رود، از این رو معاویه در توجیه کارهای ناروای خود، از این اصل بهره‌شایان گرفت، به نقل ابن قتیبه دینوری(م ۲۷۶) هنگامی که معاویه با تهدید و تطمیع، گروهی از مهاجران و انصار را به بیعت با یزید وادار نمود و مورد اعتراض عایشه قرار گرفت، در پاسخ گفت: **إِنْ أَمَرَ يَزِيدُ قَضَاءً مِنَ الْقَضَاءِ** (خلافت یزید تقدیر الهی است). وی در پاسخ عبدالله بن عمر نیز به همین اصل استناد نمود.^۱

عبدالله بن مطیع عدوی، عمر سعد را به خاطر اینکه حکومت ری را بر کشتن امام حسین(ع) ترجیح داد، ملامت نمود. عمر در پاسخ گفت: این کار به تقدیر الهی بوده است.^۲

گروهی از مردم که از جور و ستم امویان به ستوه آمده بودند در برابر

۱ - الامامة و السياسة، بیروت، دارالمعرفة، ج ۱، ص ۱۵۸ و ۱۶۱.

۲ - طبقات ابن سعد، ط بیروت، ج ۵، ص ۱۴۸.

مأموران سلطه ایستاده، از انحصار طلبی و رفاه‌زدگی وابستگان دربار و فقر و تهی‌دستی مردم، انتقاد نمودند ولی پاسخی که دریافت کردند این بود که: آنچه می‌گذرد تقدیر الهی است، آنگاه به این آیه استناد کردند:

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ.^۳

هرچه هست خزینه‌های آن پیش ما است و از آن جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم. در آن میان مردی به نام احنف بن قیس به خود جرأت داده گفت:

خدا روزی بندگان را عادلانه میان آنان تقسیم کرده و این شمايید که ارزاق آنان را تصاحب نموده‌اید.^۴

با توجه به مطالب یاد شده درستی سخن ابو علی جبایی (م ۳۰۳) روشن می‌گردد، آنجا که گفته است: اولین کسی که از اندیشه جبر طرفداری کرد معاویه بود، او همه کارهای خود را به قضاء و قدر الهی مستند می‌نمود و بدینوسیله در برابر مخالفان عذر خواهی می‌کرد، و پس از وی این اندیشه در میان زمامداران اموی رواج یافت.^۵

* ۱ - نخستین مروجان عقیده قدر

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

نویسندگان ملل و نحل معبد جهنی (م ۸۰) را به عنوان پیشتاز این تفکر معرفی نموده و پس از او از غیلان دمشق و جعد بن درهم یاد کرده‌اند، که همگی توسط حکام اموی به قتل رسیدند.^۶

عبدالقاهر بغدادی (م ۴۲۹) پس از اشاره به جریان حکمیت و پیدایش خوارج می‌گوید:

ثُمَّ حَدَّثَ فِي زَمَانِ الْمَتَأَخَّرِينَ مِنَ الصَّحَابَةِ خِلافَ الْقَدَرِيَّةِ فِي الْقَدْرِ وَالِاسْتِطَاعَةِ مِنْ مَعْبُدِ الْجُهَنِيِّ وَغَيْلَانَ الدَّمَشَقِيِّ، وَ الْجَعْدِ بْنِ دَرَهْمٍ.^۷

در زمان متأخران صحابه، مخالفت قدریه در مسئله قدر و استطاعت توسط معبد و غیلان دمشقی و جعد بن درهم آغاز شد.

شهرستانی نیز گفته است:

وَأَمَّا الْاِخْتِلافُ فِي الْأَصُولِ فَحَدَّثَ فِي آخِرِ أَيَّامِ الصَّحَابَةِ بَدْعَةُ مَعْبُدِ الْجُهَنِيِّ وَ

۳ - سوره حجر (۱۵): ۲۱.

۴ - الخطط المقریبة، ج ۲، ص ۳۵۲.

۵ - المعنی، قاضی عبدالجبار، ج ۸، ص ۴.

۶ - معبد، توسط عبدالملك مروان یا حجاج، و غیلان توسط هشام بن عبدالملك و جعد توسط خالد بن عبدالله قسری به قتل رسید.

۷ - الفرق بین الفرق، ص ۱۸ - ۱۹.

غیلان الدمشقی و یونس الأسواری فی القول بالقدر و إنکار إضافة الخیر و الشرّ إلى القدر.^۸

در مورد اختلاف در اصول عقاید او آخر روزگار صحابه، بدعت معبد جهنی و غیلان دمشقی و یونس اسواری در باره نظریه قدر و انکار نسبت دادن خیر و شر به قدر الهی آغاز گردید.

حسن بصری و مسئله قدر

در مورد اینکه حسن بصری (م ۱۱۰) که در آن روزگار استاد معروف کلام، و دارای کرسی تدریس بود، در زمینه مسئله قدر چه عقیده‌ای داشت، سه نظریه مطرح گردیده است:

* ۱ - برخی او را مخالف قدریه دانسته‌اند. شهرستانی، نخست از رساله‌ای منسوب به حسن بصری یاد می‌کند که در پاسخ نامه عبدالملک مروان که در مورد قدر و جبر از او سؤال کرده بود، نگاشته است و یادآور می‌شود که پاسخ او مطابق نظریه قدریه است و در آن به آیاتی از قرآن و عقل استدلال شده است، آنگاه می‌گوید: شاید این رساله از آن واصل بن عطاء بوده است؛ زیرا حسن بصری

به هیچ وجه با نظریه سلف در باره اینکه نیک و بد قدر از جانب خدا است مخالفت ننموده؛ زیرا این کلمات مورد اجماع آنان بوده است. سپس می‌افزاید: شگفت اینکه وی خیر و شر را در خبر «إِنَّ الْقَدَرَ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى» بر بلا و عافیت، تنگنا و رفاه، بیماری و بهبودی، مرگ و زندگی و مانند آن حمل کرده، نه خیر و شر و حسن و قبح افعال انسانها.^۹

لیکن شهرستانی هیچ دلیلی بر مدعای خود اقامه نکرده و مسلم بودن حدیث «إِنَّ الْقَدَرَ خَيْرُهُ وَ شَرُّهُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى» نیز دلیل بر این نیست که حسن بصری معتقد به قدر نبوده است.

* ۲ - سید مرتضی از حسن بصری به عنوان یکی از پیشگامان عدلیه یاد کرده، آنگاه روایت ذیل را از ابی الجعد به عنوان شاهد گفتار خود آورده است، ابوالجعد گفته است: از حسن بصری شنیدم که می‌گفت:

۸ - ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۳۰.

۹ - همان، لازم به ذکر است که متن نامه حسن بصری را استاد سبحانی در کتاب ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۷۱ - ۲۸۱ نقل نموده است، رجوع شود.

مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِيَ مِنَ اللَّهِ، جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسْوَدًّا وَجْهَهُ.

ثم تلى:

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ.^{۱۰}

و نیز از داود بن ابی هند روایت کرده که گفت شنیدم که حسن بصری می گفت:

كل شيء بقضاء الله و قدر الا المعاصي.^{۱۱}

* ۳- ابن ابی العوجاء در باره حسن بصری گفته است:

وی گاهی تمایل به جبر و گاهی تمایل به قدر داشت.^{۱۲}

نیز در روایتی از تحف العقول آمده است که حسن بصری در نامه ای که به امام حسن مجتبی علیه السلام نوشت یادآور شد که وی و دیگران در مسئله قدر گرفتار حیرت و آشفتگی خاطر می باشند.^{۱۳}

وجه جمع میان دو نظریه اخیر این است که بگوئیم وی در آغاز در مسئله قدر جازم نبوده است ولی بعداً طرفدار اصل اختیار گردیده و نظریه جبر را مردود دانسته است، ولی اصل اختیار را به شیوه تفویض تفسیر می کرده است.

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

گواه بر اینکه وی قائل به تفویض بوده - گذشته بر آنچه نقل گردید - روایتی است که طبرسی در احتجاج از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است، در این روایت که مشتمل بر گفتگوی طولانی میان امام باقر(ع) و حسن بصری است، امام(ع) به وی فرمود:

عقیده ای را به تو نسبت می دهند که نمی دانم واقعیت دارد یا نه؟ و آن اینکه تو بر این عقیده ای که خداوند امور بندگان را به آنان واگذار کرده است.

حسن بصری این نسبت را رد نکرده، سکوت نمود، و سکوت در جایی که مقتضی دفع اتهام است نشانه رضایت می باشد. بدین جهت امام(ع) بار دیگر وی را از اعتقاد به تفویض بر حذر داشته فرمود:

إِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ بِالتَّفْوِضِ...^{۱۴}

مقصود از قدری گری چیست؟

مقصود از قدری گری یا تفویض، نفی

- ۱۰ - سوره زمر(۳۹): ۶۰.
۱۱ - امالی سید مرتضی، ط مکتبه آیت الله مرعشی، ج (۱)، ص ۱۰۶.
۱۲ - توحید صدوق، باب ۲۶، روایت ۴.
۱۳ - تحف العقول، قم، بصیرتی، ص ۱۶۲.
۱۴ - احتجاج طبرسی، مشهد، نشر المرتضی، ص ۳۲۹.

قَدْر پیشین و اراده ازلی خداوند در مورد آن دسته از افعال انسان است که متعلق تکالیف الهی می‌باشند و نتیجه آن اثبات استطاعت و توانایی مستقل برای انسان در انجام کارهای اختیاری و تفویض این کارها به اراده و قدرت خودکفا و مستقل اوست. بنابراین، نظریه مزبور را می‌توان با ویژگی‌های زیر بیان نمود:

۱ - نفی قدر پیشین نسبت به افعال اختیاری؛

۲ - نفی مشیت ازلی در مورد افعال اختیاری؛

۳ - اثبات استطاعت و قدرت مستقل برای انسان در انجام کارهای اختیاری؛

۴ - تفویض افعال یاد شده به اراده و قدرت مستقل او.

به همین جهت این نظریه در روایات معصومان علیهم‌السلام با همه ویژگی‌های یاد شده توصیف گردیده است، چنانکه روایت شده است که روزی فردی از امام علی علیه‌السلام در مورد قدر سؤال کرد، امام(ع)

پیچیدگی آن را یاد آور شده و از پاسخ او امتناع ورزید، ولی سائل بار دیگر همان سؤال را تکرار نمود و امام همچنان به خاطر دلیل مزبور از پاسخ او خودداری نموده و آنگاه که سائل برای چهارمین بار سؤال خود را تکرار کرد امام علیه‌السلام فرمود:

لَمَّا آيَتَتْ فَإِنَّهُ أَمْرَيْنِ أَمْرَيْنِ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ.

حالا که اصرار داری نه جبر درست است و نه تفویض بلکه حالتی میان آن دو صحیح است.

آنگاه سائل گفت: فلان شخص قائل به «استطاعت» است، امام علیه‌السلام دستور داد تا او را احضار نمودند و به او فرمود:

الْإِسْتِطَاعَةُ تَمْلِكُهَا مَعَ اللَّهِ أَوْ مِنْ دُونِ اللَّهِ؟ وَإِيَّاكَ أَنْ تَقُولَ وَاحِدَةً مِنْهُمَا فَتَرْتَدَّ.

آیا توانایی تو برابر با توانایی خدا است، یا از جانب غیر خدا است؟ مبادا یکی از این دو را بگویی که مرتد خواهی شد.

آن مرد گفت: پس در این باره چه بگویم؟

امام علیه‌السلام فرمود:

قل أملكها بالله الذي أنشأ ملكتها.^{۱۵}
بگو به واسطه خدای آفریننده، مالک
استطاعت و توانایی می باشم.

همانگونه که ملاحظه می فرمائید،
نظریه مزبور در این روایت با دو ویژگی
تفویض و استطاعت بیان گردیده
است.

در روایتی که اینک نقل می کنیم،
نظریه تفویض به عنوان انکار مشیت
الهی و اثبات مشیت کاملاً آزاد و خود
مختار انسان معرفی شده است، مرحوم
صدوق با سند خود از حضرت باقر
علیه السلام نقل کرده که فرمود: به علی
علیه السلام گفته شد: فردی در باره
مشیت، تکلم می کند، امام آن فرد را
خواست و این سؤالات را از وی نمود:
۱ - خَلَقَكَ اللَّهُ لِمَا شَاءَ أَوْ لِمَا شِئْتَ؟

پاسخ داد: لِمَا شَاءَ.

۲ - يَمْرُضُكَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ؟ پاسخ

داد: إِذَا شَاءَ.

۳ - يَشْفِيكَ إِذَا شَاءَ أَوْ إِذَا شِئْتَ؟ پاسخ

داد: إِذَا شَاءَ.

۴ - يَدْخُلُكَ حَيْثُ يَشَاءُ أَوْ حَيْثُ شِئْتَ؟

پاسخ داد: حَيْثُ يَشَاءَ.

در این هنگام امام علیه السلام به او

فرمود: لَوْ قُلْتَ غَيْرَ هَذَا لَضَرَبْتُ الَّذِي فِيهِ
عَيْنَاكَ.^{۱۶}

اگر غیر از این می گفتی سرت را از تن جدا
می کردم.

در برخی از روایات مربوط به رد
نظریه جبر و تفویض به جای کلمه
تفویض کلمه «قَدْر» آمده است.^{۱۷} و نیز
صدوق در ثواب الاعمال روایت نموده
که مجاهد، شاگرد ابن عباس بر امام
علی علیه السلام وارد شد و از آن
حضرت در باره «أَهْلُ الْقَدْرِ» سؤال
نمود.^{۱۸} مقصود از اهل قدر همان نافیان
قدر پیشین است، چنانکه در روایت
دیگر از امام علی علیه السلام چنین
آمده است:

لِكُلِّ أُمَّةٍ مَجُوسٌ وَ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ
الَّذِينَ يَقُولُونَ: لَا قَدْرَ.^{۱۹}

هر امتی مجوسی دارد و مجوس این امت

۱۵ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۵۷، روایت ۶۱ نیز نظیر
این روایت است.

۱۶ - توحید صدوق، باب ۵۵ روایت ۲.

۱۷ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۱۶، روایت ۴۷.

۱۸ - همان، ص ۱۲۰، روایت ۵۹.

۱۹ - همان، روایت ۵۸.

کسانی هستند که می‌گویند خدا را تقدیری نیست.

روایاتی نیز که بر ایمان به قدر تأکید نموده و تکذیب آن را گناهی بس بزرگ دانسته، گواه دیگری بر این مطلب است که از جمله نشانه‌های قدری‌گری، انکار قدر پیشین الهی نسبت به افعال انسانها می‌باشد. چنانکه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که فرمود:

بنده، مؤمن نخواهد بود مگر آنکه به چهار چیز ایمان داشته باشد: یگانگی خداوند، نبوت من، معاد و قدر.^{۲۰} و نیز فرمود: خداوند در روز قیامت به چهار گروه نظر رحمت نخواهد کرد و از جمله آنان تکذیب کننده قدر می‌باشد.^{۲۱}

انگیزه قائلان تفویض

انگیزه قائلان تفویض از مراجعه به کلمات و دلایل آنان بروشنی به دست می‌آید و آن عبارت است از دفاع از اصل عدل الهی و تنزه خداوند از ظلم و قبیاح. توضیح آنکه اعتقاد به جبر در افعال، مستلزم نسبت دادن ظلم به خداوند است؛ زیرا لازمه آن این است

که انسانها در ارتکاب گناهان هیچ گونه اختیاری ندارند و این قدر و اراده الهی است که آنان را مجبور به انجام آنها می‌نماید در این صورت مؤاخذه آنان بر انجام گناهان، ظلم آشکار خواهد بود.

و از طرفی، هرگاه کارهای قبیح انسانها مستند به اراده و قدر پیشین الهی باشد، باید بتوان افعال ناروا را به خدا نسبت داد و این امر با اصل منزه بودن خداوند از قبیاح منافات دارد و عدل در اصطلاح متکلمان به معنای منزه بودن خداوند از ظلم و سایر صفات و افعال ناروا است، به همین جهت آنچه در کلمات نخستین طرفداران قدر به چشم می‌خورد نفی قدر پیشین در مورد کارهای ناروای آدمیان است، چنانچه از حسن بصری نقل شده:

رَتَمَ الْجَمْعُ عَلَیْهِمْ كُلِّ شَيْءٍ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ قَدْرٍ إِلَّا الْمَعَاصِي.

و نیز گفته است:

مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْمَعَاصِي مِنَ اللَّهِ جَاءَ يَوْمَ

۲۰ - همان، ص ۸۷، روایت ۲.

۲۱ - همان، روایت ۳.

الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ.^{۲۲}

نیز ابن خیاط نقل کرده که هشام بن عبدالملک، غیلان دمشقی را احضار نموده و میمون بن مروان را خواست تا با او در مورد نظریه اش مناظره نماید، غیلان به میمون گفت:

أَشَاءُ اللَّهُ أَنْ يُعْصَى.^{۲۳}

آیا خدا می‌خواهد که بر او عصیان بورزند.

همچنین وی در پاسخ عمر بن عبدالعزیز که از او خواست تا عقیده خود را بیان نماید گفت: عقیده من همان است که قرآن فرموده و آن اینکه: **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا.^{۲۴}**

همان گونه که از عبارات فوق استفاده می‌شود هدف نخستین مروجان اندیشه قدر دو چیز بوده است:

- ۱ - اثبات اختیار انسان در افعالی که متعلق تکالیف است؛
- ۲ - نفی انتساب افعال ناروای انسان به خداوند.

و همان گونه که بیان گردید این دو مسئله از متفرعات اصل عدل به شمار می‌روند، بنابراین انگیزه آنان دفاع از اصل عدل الهی بوده است.

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

واصل بن عطاء نیز نظریه قدر را بر پایه حکمت و عدل الهی توجیه کرده و گفته است:

إِنَّ الْبَارِيَّ تَعَالَى حَكِيمٌ عَادِلٌ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُضَافَ إِلَيْهِ شَرٌّ وَلَا ظَلَمٌ، وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَرِيدَ مِنَ الْعِبَادِ خِلَافَ مَا يَأْمُرُ، وَيَحْتُمُّ عَلَيْهِمْ شَيْئاً ثُمَّ يَجَازِيهِمْ عَلَيْهِ، فَالْعَبْدُ هُوَ الْفَاعِلُ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ وَالطَّاعَةِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَهُوَ الْمَجَازِيءُ عَلَى فِعْلِهِ، وَالرَّبُّ تَعَالَى أَقْدَرُهُ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ...^{۲۵}

خدای متعال، حکیم و عادل است و جایز نیست که بدی و ظلم به او نسبت داده شود و نیز جایز نیست که خلاف آنچه را بدان امر می‌کند، اراده نماید و یا آنان را بر انجام فعلی مجبور سازد. آنگاه مجازاتشان نماید، بنابراین انسان، فاعل خوبی و بدی، ایمان و کفر، طاعت و معصیت است و بر افعالش مجازات می‌شود و خداوند وی را بر انجام این افعال، قدرت داده است.

از احادیثی که در مورد قضاء و قدر

۲۲ - مدرک این دو عبارت قبلاً نقل شد.

۲۳ - انتصار، ص ۱۳۹.

۲۴ - الالهيات، ط المركز العالمی للدراسات الاسلامیة، ج ۲، ص ۲۶۰.

۲۵ - ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۴۷.

و ابطال نظریه جبر و تفویض روایت شده است نیز انگیزه مزبور به دست می‌آید چنانکه در روایتی آمده است:

مَسَاكِينُ الْقَدْرِۃِ اَرَادُوا اَنْ يَصِفُوْا اللّٰهَ
عَزَّوَجَلَّ بِعَدْلِهِ فَاَخْرَجُوْهُ مِنْ قُدْرَتِهِ وَ
سُلْطٰنِهٖ.^{۲۶}

قدرته افرادی در مانده‌اند، خواستند خدا را به عدالت توصیف نمایند او را از قدرت و فرمانرواییش خارج ساختند.

صواب و خطای مفوضه

قائلان به تفویض در نفی اندیشه جبر در افعال، و اینکه عقیده جبر با اصل عدل الهی منافات دارد و اسناد قبایح افعال به خداوند روا نیست، بر صواب می‌باشند، لیکن تئوری آنان برای تثبیت اصل عدل و حکمت خداوند که مبتنی بر انکار اراده و قدر پیشین خداوند است، مردود و ناصواب است. چنانکه ائمه اهل البیت علیهم السلام نیز در عین مخالفت با نظریه تفویض، اصل جبر را مردود و آن را معارض با اصل عدل خداوند دانسته‌اند، همانگونه که نسبت دادن افعال ناروای بندگان به خدا را کذب و افترای بر او قلمداد نموده‌اند.

فضل بن سهل از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا انسانها در کارهای خود مجبورند؟ امام رضا (ع) پاسخ داد:

اللّٰهُ اَعْدَلُ مِنْ اَنْ يُجْبِرَ خَلْقَهُ ثُمَّ
يُعَذِّبَهُمْ.^{۲۷}

خداوند عادلتر از آن است که بندگان خود را (به انجام گناهان) مجبور سازد آنگاه آنان را کیفر دهد.

و در حدیث دیگر از آن حضرت روایت شده که فرمود:

مَا عَرَفَ اللّٰهُ مِنْ شَبَّهٍ بِخَلْقِهِ وَلَا وَصْفَهُ
بِالْعَدْلِ مَنْ نَسَبَ اِلَيْهِ ذُنُوْبَ عِبَادِهٖ.^{۲۸}

هر کس خدا را به آفریده تشبیه نماید او را نشناخته است، و هر کس گناهان بندگان را به خدا نسبت دهد او را به عدل توصیف نکرده است. از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: امام باقر علیه السلام به حسن بصری فرمود:

اِيَّاكَ اَنْ تَقُوْلَ بِالتَّفْوِيْضِ ، فَاِنَّ اللّٰهَ
عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُفَوِّضِ الْاَمْرَ اِلَى خَلْقِهِ وَهٰنَا مِنْهُ

۲۶ - بحار الانوار، ج ۵، ص ۵۴، روایت ۹۳.

۲۷ - همان، ص ۵۹، روایت ۱۱۰.

۲۸ - همان، ص ۲۹، روایت ۳۴.

وَضَعْفًا، وَلَا أَجْبِرُهُمْ عَلَىٰ مَعَاصِيهِ ظُلْمًا.^{۲۹}

از اعتقاد به تفویض بر حذر باش؛ زیرا خداوند از روی ضعف و سستی، امر (افعال) را به بندگان تفویض نکرده و نیز از روی ظلم آنان را به انجام گناه مجبور ننموده است. بنابراین انگیزه مفوضه که دفاع از عدل و حکمت خداوند بوده صواب و مقبول است، ولی راهی که پیمودند خطا و مردود می‌باشد.

آنچه بیان گردید مربوط به انگیزه دینی آنان بود، ولی پیش‌آهنگان این نظریه، انگیزه دیگری نیز داشتند و آن مخالفت با حُکام اموی بود که تبه‌کاری و ستمگری خود را بر پایه اصل قضا و قدر توجیه می‌نمودند، چنانکه نقل شده است معبد جهنی نزد استاد خود حسن بصری آمده گفت: بنی امیه خونهای مردم را می‌ریزند و می‌گویند کارهای ما مطابق با قدر الهی است، حسن در پاسخ گفت: «کذب أعداء الله».^{۳۰}

بنابراین نخستین مروجان عقیده قدر علاوه بر انگیزه دینی و کلامی انگیزه سیاسی نیز داشته‌اند. به همین جهت همه آنان به دست حاکمان اموی به قتل رسیدند و در هر حال با وجود

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

اینکه انگیزه‌های آنان در این مسئله پسندیده و مقبول است، ولی اندیشه قدر و تفویض از نظر اعتقادی، اندیشه‌ای شرك آلود بوده و با اصل توحید در خالقیت و عمومیت قدرت و حاکمیت مطلق الهی منافات دارد، و در نتیجه هر دو نظریه جبر و تفویض نادرست بوده و نظریه صحیح همان «أمر بین الأمرین» است که از طرف ائمه معصومین علیهم‌السلام پیشنهاد شده و بررسی آن بر عهده بحثهای کلامی است.^{۳۱}

خلط اراده تکوینی با اراده تشریحی

نکته‌ای که یادآوری آن در اینجا لازم است، اینکه کسانی که به خاطر نسبت ندادن معاصی بندگان به خدا، افعال ناروای انسانها را از قلمرو اراده الهی بیرون دانسته‌اند، اراده و قدر تکوینی را با اراده و قدر تشریحی خلط

.....

۲۹ - همان، ص ۱۷، روایت ۲۶.

۳۰ - ملل و نحل استاد سبحانی، ج ۱، ص ۲۴۱ به نقل از الخطط المقریزیه، ج ۲، ص ۳۵۶.

۳۱ - در این باره به کتاب جبر و اختیار، بحثهای استاد جعفر سبحانی، نگارش علی ربانی گلپایگانی رجوع شود.

نموده‌اند؛ زیرا از نظر اراده و قدر تکوینی تفاوتی میان کارهای نیک و بد وجود ندارد، آنچه مربوط به اراده و قدر تکوینی است واقعیت خارجی افعال است که به حکم اینکه از پدیده‌های امکانی هستند، بدون مشیت و قدر تکوینی خداوند تحقق نخواهند یافت. اما عناوین کفر و عصیان پس از تحقق یافتن افعال و مقایسه آنها با احکام عقل و شرع انتزاع می‌گردند، و به واقعیت عینی افعال نظر ندارند و از آنجا که خداوند از افعال ناروا نهی کرده و نیز انسان را در انجام و ترك آن مخیر نموده است، بنابراین زشتی و قبح آن فقط به فاعل مباشر که همان انسان است نسبت داده می‌شود، این تحلیل عقلی روشن را نخست ائمه معصومین علیهم السلام بیان نموده‌اند و پس از آن مورد توجه فلاسفه اسلامی قرار گرفته است.

امام علی علیه السلام افعال را به سه دسته: فرائض، فضائل و معاصی تقسیم نموده و فرموده‌اند: فرائض، به فرمان (وجوبی) و رضایت و قضاء و قدر و مشیت و علم الهی تحقق می‌یابند، و فضائل به رضایت، قضاء و قدر، مشیت

و علم خداوند تحقق می‌یابند، ولی فرمان (وجوبی) خداوند به آنها تعلق ندارد، و معاصی به قضا و قدر، مشیت و علم خداوند واقع می‌شوند ولی مورد امر و رضای خداوند نیستند.^{۳۲}

ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مشیت و اراده خداوند به کفر کافران تعلق گرفته است؟

امام فرمود: آری.

ابو بصیر: آیا خداوند به آن راضی بوده و آن را می‌پسندد؟

امام: خیر.

ابو بصیر: آیا چیزی را که به آن راضی نبوده و نمی‌پسندد، اراده کرده است؟

امام: این مطلب به همین صورت (از عالم غیب) به ما رسیده است (هكذا خَرَجَ إلینا).^{۳۳}

فتح بن یزید گرگانی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم، کاری که حضرت عیسی (ع) انجام داد و برای

۳۲ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۹؛ توحید صدوق، باب ۶۰، روایت ۹.

۳۳ - همان، ص ۱۲۱، به نقل از محاسن برقی.

اثبات نبوت خود به اذن خدا از گل
شکل پرنده ساخت (کاری پسندیده)، و
کاری که سامری انجام داد و به خاطر
مخالفت با موسی و نبوت او گوساله‌ای
ساخت (کاری ناپسند)، هر دو به
مشیت و خواست خدا بوده است؟

امام پاسخ داد: خدا دو اراده و دو
مشیت دارد:

یکی اراده حتمی (اراده حتم - اراده
تکوینی) و دیگری اراده عزمی (اراده
عزم - اراده تشریحی) او از کاری نهی
می‌کند و حال آنکه آن را اراده کرده
است، و به کاری امر می‌کند در حالی
که آن را نمی‌خواهد، همانگونه که آدم
و حوا را از خوردن میوه
درخت (خاصی) نهی نمود و حال آنکه
خوردن آنان مورد مشیت او بود، و اگر
مشیت او به خوردن تعلق نگرفته
بود (ترك اكل متعلق اراده خداوند بود)
اراده آنان بر اراده خدا غالب می‌آمد و
نیز خداوند ابراهیم را به ذبح اسماعیل
امر کرد ولی مشیت او به عدم ذبح،
تعلق گرفته بود.^{۳۲}

فضیل بن یسار گوید: از امام صادق

علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

شَاءَ وَاَرَادَ وَاَرَادَ وَاَرَادَ وَاَرَادَ
وَلَمْ يُحِبَّ وَاَرَادَ وَاَرَادَ

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

آنگاه فرمود: اراده خدا مانند علم او گسترده
است و به همه چیز تعلق دارد ولی
عقیده تثلیث را نمی‌پسندد و به کفر
کافران راضی نیست.^{۳۵}

عوامل پیدایش نظریه تفویض

از مباحث مزبور روشن می‌توان
عوامل پیدایش نظریه تفویض را
شناخت این عوامل: اولاً خارجی
نیستند، یعنی هیچ عامل خارجی از
قبیل آراء فلسفی یونان یا اندیشه‌های
وارداتی فرهنگ‌های دینی مسیحیان یا
یهودیان و مانند آن در پیدایش این
نظریه دخالت نداشته است، بلکه
عوامل مؤثر در پیدایش این نظریه
داخلی می‌باشند، ثانیاً این عوامل
داخلی نیز کاملاً شناخته شده و معلومند
که عبارتند از:

- ۱- آیات و روایات مربوط به قضا و
قدر و مشیت الهی (اصل قضا و قدر)؛
- ۲- آیات و روایات مربوط به تنزه
خداوند از قبایح؛

.....
۳۴ - توحید صدوق باب ۲، روایت ۱۸.

۳۵ - همان، باب ۵۵، روایت ۹.

۳ - داوری خرد بر حکمت و عدل خداوند؛

۴ - قضاوت وجدان بر اصل اختیار؛

۵ - تفسیر جبر آلود حکام اموی از قضا و قدر؛

۶ - خلط میان اراده و قدر تکوینی و تشریحی و ناتوانی از درک اصل امر بین الامرین.

تأثیر عوامل یاد شده در پیدایش نظریه تفویض متفاوت است، مثلاً عامل شماره اول، نقش فراهم نمودن زمینه و محرك را ایفا کرده؛ زیرا اگر آیات و روایات مربوط به قضا و قدر (اصل کلامی قضا و قدر) نبود زمینه‌ای برای طرح این نظریه وجود نداشت.

عامل شماره دوم و سوم و چهارم دلائل نادرستی نظریه جبر به شمار می‌روند، و عامل شماره ششم منشأ اصلی پیدایش این نظریه قلمداد می‌گردد و خلط مزبور نیز معلول عواملی است که می‌توان دو عامل زیر را تعیین کننده دانست:

أ - عمیق و لطیف بودن اصل امر بین الامرین، چنانکه در روایات به این نکته اشاره شده است.

ب - غفلت یا ناآگاهی از روایات ائمه معصومین علیهم السلام در این باره.

بنابراین ظهور قدریه، و طرح نظریه تفویض به هیچ وجه نتیجه تأثیر معرفت‌های علمی و برون دینی، بر معرفت‌های دینی نبوده و این، نقض آشکار بر تئوری معرفت‌شناسی کسانی است که عامل اصلی تطور معرفت‌های دینی را، تطور معرفت‌های غیر دینی می‌دانند.

نقد سخن ولفسن

ولفسن پیدایش نظریه تقدیر و آزادی اراده در میان مسلمانان را نتیجه نفوذ افکار مسیحیان دانسته و گفته است:

علت اینکه طرفداران آزادی اراده، آیات حاکی از آزادی اراده آدمی را بر آیات حاکی از قضا و قدر ارجح شمردند، نتیجه نفوذ مسیحیت بوده؛ زیرا از منازعه خیالی میان مسیحی و مسلمان، بر ساخته یوحنا دمشقی می‌توان دریافت که مسیحیان به اصرار، اعتقاد خود دایر بر آزادی اراده را، بر

مسلمانان تحمیل می‌کردند.

علاوه بر این، دلایل عمده طرفداران آزادی اراده عبارتند از:

۱ - عدل و حکمت خداوند؛

۲ - احساس باطنی و درک وجدانی از اختیار.

برهان اول، در کلمات کسانی چون ارسطو در «اخلاق نیکوماخوسی»، فیلو، ابو قره و یوحنا دمشقی آمده است، بنابراین، روایت اسلامی این برهان از مسیحیانی گرفته شده است که مسلمین با آنان، در این خصوص به مناظره پرداخته بودند.

برهان دوم، در کلمات اسکندر آفرودیسی و دو فیلسوف یهودی: سعدیا و یهودا هالوی آمده است.^{۳۷} در نقد سخن و لفسن مطالب. ذیل را یادآور می‌شویم:

* ۱ - مبنای استدلال وی این است که میان مسلمانان و مسیحیان در مورد آزادی اراده، مناظراتی رخ داده و در این مناظرات مسیحیان بر مسلمانان غالب آمده و اندیشه آزادی اراده را بر آنان تحمیل کرده‌اند، ولی هیچ مدرک قابل قبولی را بر اثبات این مطلب ارائه ننموده، و استناد به مناظره ساختگی و

قدریه در تاریخ کلام اسلامی

خیالپردازانه یوحنا دمشقی، بسیار ساده لوحانه و دور از واقع بینی است؛ زیرا از چنین مناظره خیالی بیش از این نمی‌توان نتیجه گرفت که نویسنده، صحنه این مناظرات را در ذهن خود ترسیم کرده و بر مبنای آن به نگارش پرداخته است و به هیچ وجه گزارش مآووقع به شمار نمی‌رود.

* ۲ - صرف تشابه افکار و عقاید و نوع دلایل و براهین، دلیل بر تقلیدی بودن یکی نسبت به دیگری نیست؛ زیرا این گونه مشابَهت‌ها در بحث‌های علمی و نظری، طبیعی بوده و شواهد بسیاری بر آن یافت می‌شود، و حتی گاهی دو متفکر هم عصر - بدون آگاهی از افکار و دلایل یکدیگر - با شیوه‌ای مشابه بر صحت یا بطلان عقیده‌ای استدلال می‌کنند.

* ۳ - متکلمان اسلامی طرفدار آزادی اراده، فقط نفی جبر و اثبات اختیار را مطرح نکرده‌اند، بلکه دلایل مسئله انتساب افعال ناروای انسانها به خداوند را نیز مورد بحث قرار داده‌اند،

۳۷ - فلسفه علم کلام، و لفسن، ترجمه احمد آرام، ص ۶۶۲ - ۶۶۶.

و یکی از انگیزه‌ها و دلایل آنان بر نفی قدر، همین مسئله بوده است، در حالی که در سخنان ارسطو، فیلو، و افراد دیگری که وُلُفسن از آنان یاد کرده، در این باره مطلبی نیامده است، و در نتیجه همین تفاوت، فرضیه تأثیر گذاری مسیحیان بر افکار مسلمانان طرفدار «قَدَر» را تضعیف می‌نماید.

* ۴ - آقای وُلُفسن اشکالی را بر فرضیه خود وارد نموده و آن اینکه اگر طرفداران آزادی اراده، از افکار مسیحیان متأثر شده‌اند، چرا نسبت به عقیده دیگر آنان یعنی اعتقاد به علت‌های میانجی در طبیعت، از آنان متأثر نشده و - جز نَظَام و مُعْتَمِر - حوادث طبیعی را افعال مستقیم خداوند می‌دانند، آنگاه پاسخ داده است که میان این دو مسئله فرق روشن وجود دارد؛ زیرا مسئله آزادی اراده بحثی است دینی، ولی مسئله علت‌های میانجی بحثی است فلسفی که مورد قبول فلاسفه معتقد به کتاب‌های آسمانی و پدران کلیسا و پیش از ایشان فیلو (دانشمند یهودی) قرار گرفته است. بدین جهت مسلمانان، احتیاجی نمی‌دیدند که به علت‌های میانجی که

مؤیدی برای آنها در قرآن دیده نمی‌شد معتقد شوند.^{۳۸}

به نظر ما اشکال مزبور وارد بوده و فرضیه ایشان را مردود می‌سازد و وجه فرقی که گفته شده بسیار موهن است؛ زیرا در قرآن شواهدی بسیار بر علت‌های میانجی یافت می‌شود که بر خوانندگان و آشنایان به زبان قرآن مخفی نمی‌باشد.

قدریه در روایات پیامبر(ص) و اهل بیت(ع)

مسئله قدر و قدریه، هم در احادیث نبوی مطرح گردیده و هم در احادیث اهل بیت طاهرین علیهم السلام آمده است. این روایات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱ - روایاتی که در مورد لزوم ایمان به قدر وارد شده است. این روایات بسیارند و ما به نقل يك نمونه اکتفا می‌نماییم: از پیامبر(ص) روایت شده که فرمود:

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ

.....
۳۸ - همان، ص ۶۶۲.

وَشَرُّهُ وَحُلُوهُ وَمُرَّةٌ.^{۳۹}

کسی از شما ایمان نمی‌آورد مگر اینکه به تقدیر الهی - خیر و شرش و شیرین و تلخش - باور داشته باشد.

۲ - روایاتی که در باره قدریه نقل گردیده است. این روایات نیز دو دسته‌اند:

أ - روایاتی که فقط واژه قدریه یا قدری در آنها ذکر شده، و توضیح در مورد اینکه قدریه چه کسانی هستند در آنها نیامده است و ما این روایات را «روایات مطلق» می‌نامیم.

ب - روایاتی که قدریه را تفسیر نموده‌اند و به آنها «روایات تفسیری» می‌گوییم.

أ - روایات مطلق

این روایات به طور عمده در جوامع روایی اهل سنت نقل گردیده و در برخی از کتب حدیث شیعه مانند کتب شیخ صدوق نیز آمده است. اینک نمونه‌هایی از این روایات:

۱ - عبدالله بن عمر از رسول گرامی (ص) روایت کرده که فرمود:

الْقَدْرِيَّةُ مَوْجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ، إِنْ مَرَضُوا فَلَا تَعُودُوهُمْ وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تَشْهَدُوهُمْ.^{۴۰}

قدریه مجوس این امت می‌باشند اگر مریض شدند به عیادت آنان نروید، و اگر مردند، جسدشان را تشییع نکنید.

۲ - عبدالله بن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود:

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ: الْمُرْجِيَّةُ وَالْقَدْرِيَّةُ.^{۴۱}
دو صنف از امت من از اسلام بهره‌ای ندارند: مرجئه و قدریه.

روایت فوق را صدوق (ره) نیز به طور مسند از امام رضا (ع) از پدران خود از پیامبر (ص) نقل کرده است.^{۴۲}
۳ - شیخ صدوق با سند خود از امام صادق از پدرش امام باقر و او از پدرش امام زین العابدین و او از جدش امیرالمؤمنین علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي

۳۹ - توحید صدوق، باب ۶۰، روایت ۲۷. نیزك: روایت ۷ و ۱۱ همین باب و بحارالانوار، ج ۵، صفحات ۸۷ - ۸۸.

۴۰ - سنن ابن ماجه، ج ۱، باب القدر، روایت ۹۲.
۴۱ - جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۵۲۶.
۴۲ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۷ به نقل از خصال، و ص ۱۱۸ به نقل از ثواب الاعمال.

الإسلام: الغلاة و القدرية.^{۲۳}

دو صنف از امت من از اسلام بهره‌ای ندارند: غلات و قدریه.

۴ - در دو روایت دیگر که صدوق در خصال از پیامبر نقل کرده، نام گروههایی که وارد بهشت نخواهند شد آمده که از آن جمله «قدریه» می‌باشند (و لا قدری):^{۲۴}

ب - روایات تفسیری

روایات تفسیری بر دو قسمند: ۱ - روایات نبوی (ص) ۲ - روایات اهل بیت (ع).

۱ - روایات نبوی

در روایات نبوی، قدریه بر قائلان به جبر تطبیق گردیده است، چنانکه از آن حضرت روایت شده که فرمود:

لَعَنَ اللَّهُ الْقَدْرِيَّةَ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا. از ایشان در باره قدریه سؤال شد، فرمود:

الَّذِينَ يَعْصُونَ اللَّهَ تَعَالَى وَيَقُولُونَ كَأَنَّ ذَلِكَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَقَدَرِهِ.^{۲۵}

قدریه کسانی هستند که معاصی خدا را انجام داده و می‌گویند: این کار به قضاء و قدر الهی است.

همچنین روایت شده است که

روزی مردی نزد پیامبر (ص) آمد، رسول گرامی از او خواست تا شگفت‌آورترین چیزی را که تاکنون دیده است باز گوید، وی گفت: قومی را دیدم که با مادران و دختران و خواهران خود ازدواج می‌کردند و هر گاه به آنان نسبت به انجام این عمل ناپسند اعتراض می‌شد می‌گفتند:

«این کار به قضا و قدر الهی

است.» پیامبر (ص) فرمود:

سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَقُولُونَ مِثْلَ مَقَالَتِهِمْ أَوْلَيْكَ مَجُوسُ أُمَّتِي.^{۲۶}

در میان امت من کسانی خواهند آمد که با اینان هم عقیده‌اند، آنان مجوس امت من می‌باشند.

۲ - روایات اهل بیت (ع)

قدریه در روایات اهل بیت (ع)، هم بر کسانی که مثبت قدر بوده و آنرا مایه جبر در افعال می‌دانند تطبیق گردیده است، و هم بر نافیان آن و قائلان به

۲۳ - همان، ص ۸ به نقل از خصال.

۲۴ - خصال، باب العشرة، روایت ۱۶.

۲۵ - شرح الاصول الخمسه، ص ۷۷۵؛ الکشاف،

ج ۱۰، ص ۱۰۳؛ الطرائف، ج ۱، ص ۳۴۴.

۲۶ - الطرائف، ج ۱، ص ۳۴۴؛ بحارالانوار، ج ۵،

ص ۴۷.

تفویض. اینک نمونه‌هایی از این دو دسته روایات را از نظر محققان می‌گذرانیم:

* ا - قدریه یا جبرگرایان

در روایت معروفی که از امام (ع) در مورد قضاء و قدر نقل شده است، امام اعتقاد به قضاء و قدر حتمی (منافی با اختیار انسان) را به عنوان نظریه بت‌پرستان و دشمنان خدا و قدریه و مجوس امت اسلامی توصیف نموده است:

تِلْكَ مَقَالَةٌ عَبْدَةِ الْأَوْثَانِ، وَخُصْمَاءِ الرَّحْمَنِ وَقَدْرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَمَجُوسِهَا.^{۳۷}
اعتقاد به جبر عقیده بت‌پرستان و دشمنان خدا و قدریه و مجوس این امت است.

* ب - قدریه یا مُفَوِّضَه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی خواهد بود.^{۵۲}

در احادیث متعددی که از ائمه اهل بیت علیه‌السلام روایت شده، قدریه بر نافیان قدر (مُفَوِّضَه) تطبیق گردیده است:

۱ - گاهی عقیده جبر با عقیده تفویض و گاهی با عقیده «قَدَر» ذکر شده و این دلیل بر وحدت عقیده

تفویض و قَدَر است.^{۲۸}

۲ - صدوق در ثواب الاعمال از امام علی (ع) روایت کرده که فرمود:
لِكُلِّ أُمَّةٍ مَجُوسٌ وَ مَجُوسٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا قَدْر.^{۲۹}

برای هر امتی مجوس و دو گانه پرستانی وجود دارد و مجوس این امت کسانی هستند که عقیده به قدر ندارند.

۳ - از امام رضا علیه‌السلام روایت شده که فرمود:

مَسَاكِينُ الْقَدْرِيَّةِ أَرَادُوا أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِعَدْلِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ قَدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ.^{۵۰}

۴ - در چند روایت به آیه اِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرٍ.^{۵۱} بر رد قدریه استدلال شده است، و با توجه به اینکه آیه، مثبت قدر است، مقصود از قدریه، نافیان قدر خواهد بود.^{۵۲}

۲۸ - توحید صدوق، باب قضاء و قدر، روایت ۲۸.

۲۹ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۵۷، روایت ۱۰۳، و ص ۱۱۶، روایت ۴۷.

۴۰ - همان، ص ۱۲۰، روایت ۵۸.

۵۰ - همان، ص ۵۴، روایت ۹۳.

۵۱ - سوره قمر (۵۴): ۴۹.

۵۲ - بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۱۷ - ۱۱۸، روایات: ۵۰، ۵۱، ۵۴.

۵- در روایتی دیگر آمده است که امام رضا علیه السلام فرمودند: قدریه به آیه: *إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ*. استدلال می‌کنند ولی مفاد آیه آن گونه که آنان می‌پندارند نیست؛ زیرا در ذیل همان آیه فرموده است: *وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءَ أَفْئَالٍ مَرَدَّ لَهُ*.^{۵۳}

علاوه بر روایات مزبور در روایات دیگری نیز قدریه بر نافیان قدر تطبیق گردیده است.^{۵۴}

حاصل مقال

از مطالعه مجموع روایات نبوی و احادیث ائمه اهل بیت علیهم السلام در باره تفسیر قدریه نتایج ذیل به دست می‌آید:

۱- در احادیث نبوی، اولاً قدریه به مجوس امت اسلامی توصیف شده و ثانیاً بر قائلان به جبر تطبیق گردیده‌اند.

۲- در احادیثی که از علی علیه السلام روایت شده است هم جبریه و هم مفوضه به عنوان مجوس توصیف گردیده‌اند.

۳- در احادیثی که از سایر ائمه علیهم السلام روایت شده قدریه بر

مفوضه (منکران قدر پیشین در مورد افعال اختیاری) تطبیق گردیده است. شاید وجه اینکه در روایات اهل بیت (ع) (که غالباً از امامان باقر و صادق و رضا علیهم السلام روایت شده) قدریه بر مفوضه منطبق گردیده، این باشد که چون طرفداران این نظریه، معتزله بودند که در این دوران بیشتر مورد حمایت خلفای عباسی و بویژه مأمون بودند و در نتیجه در اشاعه و ترویج آن کوشش می‌کردند، وائمه علیهم السلام نیز که در این دوره در نشر معارف و احکام الهی آزادی بیشتری داشتند، برای جلوگیری از نشر عقیده مزبور که مخالف با اصول قرآنی است، اهتمام ورزیدند.

ولی در دوران امام علی علیه السلام هر دو عقیده جبر و تفویض، کم و بیش در افکار و اذهان مسلمانان بروز و ظهور داشته و به همین جهت امام علیه السلام در مقابل هر دو عقیده موضع‌گیری نموده و با روشنگریهای

۵۳- سوره رعد (۱۳): ۱۱.

۵۴- رك: بحارالانوار، ج ۵، ص ۵، روایت ۱۳ و ص ۱۱۶، روایت ۴۹ و ص ۹۸، روایت ۵۵.

خاص خود از نشر آنها در میان مسلمانان جلوگیری نمود.

وجه تطبیق قدریه بر هر دو گروه این است که برداشت آنان از اصل قدر که از اصول مسلم اعتقاد اسلامی است، ناصواب بوده و این برداشت نادرست موجب خدشه دار شدن اصول مسلم دیگر اعتقادی گردید. جبرگرایان، اصل عدل الهی، و قائلان به تفویض، اصل قدرت و مالکیت مطلقه خداوند را خدشه دار نمودند، چنانکه در روایات اهل بیت علیهم السلام این مطلب به وضوح بیان گردیده است. بنابراین معنی جامع لفظ قدریه که هر دو گروه مجبره و مفوضه را شامل می شود المخطئون فی القدر: (خطاکاران در مسئله قدر) می باشد.

مشابهت جبریه و مفوضه با مجوس

همانگونه که بیان گردید. در روایت نبوی معروف، از قدریه به عنوان مجوس امت اسلامی یاد شده است. اکنون با توجه به اینکه در روایات اهل بیت علیهم السلام قدریه بر هر دو گروه جبریه و مفوضه تطبیق گردیده باید دید وجه مشابهت این دو گروه بامجوس

چیست؟ وجه مشابهت مفوضه با مجوس روشن است؛ زیرا همانگونه که مجوس بر این عقیده اند که مبدأ شرور غیر از مبدأ خیرات است، قائلان به تفویض نیز به انگیزه تنزیه خداوند از قبایح، افعال انسان (و مخصوصاً افعال قبیح) را از قلمرو اراده و قدر الهی بیرون می دانند، در نتیجه انسان اگر چه آفریده و مخلوق خداوند است، ولی در ایجاد افعال خود مستقل و خود کفا می باشد و این عقیده شرك آلود با اصل توحید در خالقیت منافات دارد.

در مورد وجه شباهت جبریه با مجوس اموری گفته شده است؛ یکی از آنها این است: همانگونه که مجوس نکاح مادران و دختران را جایز دانسته و آن را به خدا نسبت می دهند، جبریه نیز افعال ناروای خود را به قضاء و قدر الهی نسبت داده و خود را تبرئه می نمایند، این وجه در روایات نبوی که قدریه بر مجبره تطبیق گردیده است نیز آمده است چنانکه قبلاً نقل گردید.^{۵۵}

۵۵ - رك: كشف المراد، ط مصطفى، ص ۲۴۷.